

## درس پانزدهم: کبوتر طوقدار

ناحیت\*: ناحیه، سرزمین

کشمیر: ناحیه‌ای خوش آب و هوا در شمال غربی هندوستان

مُتَصَيِّد\*: شکارگاه [هم‌خانواده صید و صیاد]

مَرغزار: چمن‌زار، سبزه‌زار

نَزّه\*: باصفا، خوش آب و هوا؛ خرّم (هم‌خانواده منزّه)

(آورده‌اند که در ناهیت کشمیر متصیّدی فوش و مرغزاری نَزّه بود)

عکس: انعکاس، بازتاب

ریاحین\*: جمع ریحان، گیاهان خوشبو [فارسی ۱: ریحان\*]: هر گیاه سبز و خوشبو [

مانستن: ماندن، شبیه بودن

(از عکس ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیشِ پمال او دُم طاووس به پَر زاغ مانستی.)

درفشان: درخشان، تابان (درفشان لاله در وی، چون پراغی / ولیک از دود او بر پانش داغی)

شقایق: گل سرخ وحشی، لاله نعمانی

زمرّد\*: سنگ قیمتی به رنگ سبز

باده: شراب، می (شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمرّد، بامِ بادِه)

شکاری\*: منسوب به شکار، صید، نخجیر

اختلاف\*: رفت و آمد

متواتر\*: پی‌درپی، پیایی (و در وی شکاری بسیار و افتلاف صیادان آتفا متواتر.)

حوالی: اطراف

گشن\*: انبوه، پر شاخ و برگ

(زاغی در حوالی آن بر درفتی بزرگ گشن فانه داشت.)

بدحال: آشفته‌حال، پریشان

خشن‌جامه: بدلباس، با لباس زبر و خشن

جال\*: دام و تور

(ناگاه صیادی بر حالِ فشنِ جامه، جالی بر گردن، روی بران درفت نهاد.)

باری: خلاصه، به هر حال، یک‌بار

جای نگه دارم: درنگ می‌کنم، منتظر می‌مانم.

(باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند.)

حبّه\*: دانه [هم خانواده حبوبات]

(هیار پیش آمد و مال باز کشید و هبه بیندافت)

سر\*: رئیس

مطوقه\*: طوق دار

گفتندی: می گفتند

(سر ایشان کبوتری بود که او را مطوقه گفتندی)

مطاوعت\*: فرمان بری [متابعت: اطاعت، پیروی] (طوع\*: اطاعت، فرمانبری، فرمانبرداری)

(در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی.)

غافل وار: ناآگاهانه، بی خبر

جمله: همه، همگی

(پندان که دانه بریدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند)

گرازان\*: در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن، خرامان

تگ\*: دویدن [«ته و عمق و ژرفا» هم معنی می دهد]

ضبط: حفظ کردن، گرفتن (هیار شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آورد)

اضطراب: بی تابی و بی قراری (کبوتران اضطرابی می کردند)

مجادله\*: جدال و ستیزه

همگنان\*: همگان، همه

استخلاص\*: رهایی جستن، رهایی دادن [هم خانواده خلاص و مخلص و تخلص]

تخلص\*: رهایی

(های مهاره نیست؛ و پندان باید که همگنان استخلاص یاران را مهمتر از تخلص خود شناسند)

حالی: اکنون، حالا

صواب\*: صلاح و درست [ثواب: پاداش نیک، مزد]

تعاون\*: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن (هم خانواده معاون)

رهایش: رهایی، نجات

(حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از های بگیریم که رهایش ما در آن است.)

آخر: سرانجام (آخر: دیگری)

درماندن: خسته و ناتوان شدن (بر آن امیر که آفر درمانند و بیفتند.)

اثر\*: ردّیا (بر اثر\*: به دنبال)

فرجام: سرانجام، پایان، عاقبت

(زاغ با فود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد)

دفع: راندن، دور کردن (دفع: نوعی ساز ضربی)

سلاح: ابزار جنگ (صلاح: خیر و خوبی، نیکی)

(از تبار برای دفع حوادث، سلاح‌ها توان سافت.)

قفا\*: پشت گردن؛ دنبال و پی (مطوّقه برید که صیّار در قفای ایشان است)

ستیزه‌روی\*: گستاخ و پرو (گفت: این ستیزه‌روی در کار ما به‌فایده است)

طریق: راه و چاره

درختستان: جای پردرخت

منقطع\*: بریده، قطع شده

خایب\*: ناامید، بی‌بهره

(طریق آن است که سوی آبارانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگرد)

اشارت: اشاره، فرمان، نظر

امام\*: پیشوا، ره‌نما

راه تافتن\*: تغییر مسیر دادن، راه را کج کردن.

(کبوتران اشارت او را امام سافتند و راه بتافتند و صیّار بازگشت.)

دَها\*: زیرکی، هوشمندی (آن موش را زیر نام بود، با دَهای تمام و فرد بسیار)

مواضع\*: جمع موضع، جای‌ها

گریزگاه: جای فرار

(در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ سافت)

تیمار\*: مواظبت، مراقبت (تیمار داشتن\*: مراقبت کردن)

فراخور: سزاوار، لایق، مناسب

برحسب: مطابق

مصلحت: خیراندیشی، صلاح‌دید

(تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت برداشته.)

**زهاب\*:** آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد، جای تراویدن آب در چشمه و مانند آن، مجازاً اشک دیدگان: چشم‌ها

(پون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیگران بکشار و بر رفسار، بوی‌ها برانر)

**موافق\*:** همراه، هم‌فکر (ای دوست عزیز و رفیقِ موافق، تو را در این رنج که آنگند؟)

**قضا:** سرنوشت (غزا: پیکار / غذا: خوراک)

**ورطه\*:** مهلکه، خطر و دشواری [پایه دهم: **وَرطه\***: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری]

(مرا فضای آسمانی در این ورطه کشید.)

**التفات\*:** توجه (الطاف: لطفها، نیکوییها)

**اصحاب:** یاران

**اولی‌تر\*:** شایسته‌تر، سزاوارتر

(موش بدین سُنن التفات نمود و گفت: «ای دوست، ابتدا از بدین بند اصحاب اولی‌تر.)

**حدیث:** سخن، داستان

**مکرر:** تکرار شده

**نفس:** جان، روح

**حاجت:** نیاز، احتیاج

(این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفسِ فویش حاجت نمی‌باشد)

**ملامت\*:** سرزنش [ملالت: اندوه، رنج و غم] [ملول: اندوهگین، آزرده، رنجور]

**تکفل\*:** عهده‌دار شدن [پایه دهم: **تکَلَّف\***: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل]

(مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام)

**مناصحت\*:** اندرز دادن، راستی و صداقت نسبت به همدیگر [هم‌خانواده نصیحت]

**گزاردن:** ادا کردن، به جا آوردن (ایشان فقوح مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند)

**معونت\*:** یاری، کمک [از ریشه «عون» و هم‌خانواده «معین، اعانه، معاون و تعاون»] [مَؤْنَت: رنج، هزینه]

**مظاهرت\*:** یاری کردن، پشتیبانی

**جستن:** رها شدن، خلاص شدن (به معونت و مظاهرت ایشان از دست می‌دارم)

**مواجب**\*: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است

**سیادت**\*: بزرگی، سروری [هم خانواده سیّد / صیانت: نگهداری]

به آدا رسانید: به جای آورد، گزارد

(مرا نیز از عهدۀ لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به آدا رسانید)

**عُقده**\*: گره

**ملول**\*: سست و ناتوان، آزرده (اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی)

**ملالت**\*: آزدگی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی جسمی و روحی [املاّت\*: سرزنش، عتاب]

**اهمال**\*: کوتاهی، سهل انگاری کردن [احمال: حمل کننده] [امهال: مهلت دادن، به تعویق انداختن]

**ضمیر**: باطن، وجدان، دل

**رخصت**\*: اجازه، اذن دادن [ادستوری\*: رخصت، اجازه دادن]

(اگر چه ملالت به کمال رسیده باش، اِهْمَالِ جانب من بایز نشمیری و از ضمیر، بدان رفعت نیابی)

**موافقت**: همراهی

**طاعنان**\*: سرزنش گران، عیب جویان

**مجال**: فرصت

**وقیعت**\*: سرزنش، بدگویی، عیب جویی

(در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر، وَاَلّا طاعنان مجال وقیعت یابند.)

**مکرمّت**: جوان مردی، بزرگواری

**اهل مکرمّت**: جوانمردان، بزرگان (عادت اهل مکرمّت این است)

**ارباب**: صاحبان، مالکان

**مودّت**\*: دوستی، محبت، دوستی گرفتن (ارباب مودّت\*: دوستان)

**سیرت**: باطن و سرشت، روش، سنت

**ستوده**: پسندیده، ستایش شده (ستوده\*)

**موالات**\*: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری [هم خانواده «ولی و مولا و ولایت»]

**صافی**\*: پاک، بی غش، خالص

(عقیدت ارباب مودّت برین فصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد)

**ثقت**\*: (ثقه): اطمینان، خاطر جمعی

**کرم**: بخشش، جوانمردی

(ثقتِ دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.)

جذّ: سعی و کوشش

رغبت: میل و علاقه [رقیب: حریف]

(آنگاه به جرّ و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید)

مطلق\*: رها شده، آزاد

ایمن: درامان، سالم

(و مَطوّقه و یارانش، مطلق و ایمن بازگشتند.)

### درس پانزدهم: مهمان ناخوانده

سبیل: راه (بر سبیل: به رسم، به عنوان)

اعتذار\*: عذرخواهی، پوزش خواهی

(سلیمان آنچه داشت در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند ...)

ناگه: دیر هنگام، بی وقت، بی خبر

(گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر)

پارهای: مقداری

(کاشکی با این نان، پارهای پنیر بودی.)

ردا: عبا، بالاپوشی که بر دوش اندازند

گرو: امانت، رهن (ردا به گرو کرد)

قسمت: روزی، بهره

قناعت: خرسندی، خشنودی

خرسند: قانع، خشنود

(الممرّثه که فراواند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و فرسند گردانیده.)

داده: روزی، بهره

قانع: خرسند، راضی

(اگر به داده خدا قانع بودی و فرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!)

### گروه‌های مهم املائی

\* ناحیت کشمیر - مُتَصَيِّدِ خوش - مَرغزاری نَزِه - عکس رِیاحین - پَر زاغ - دُم طاووس - شاخ زُمُرد - متواتر و پیایی - حوالی و اطراف - صیادی خشن جامه - حَبّه بینداخت - مُطوقه و طوق‌دار - طاعت و مُطاوعت - گرازان و نازان - ضبط و نگهداری - اضطراب و بی‌تابی - مجادله و ستیز - استخلاص یاران - تَخْلَص و رهایی - صواب و صلاح - طریق تعاون - دفع حوادث - قفا و پشت سر - ستیزه - روی و گستاخ - منقطع و بریده - دهای تمام - زبرا و مطوقه - مواضع و جای‌ها - گریزگاه روز حادثه - تیمار و مواظبت - فراخور حکمت - بر حَسَب مصلحت - زهاب دیدگان - رفیق موافق - قضای آسمانی - ورطه و مهلکه - التفات و توجه - حاجت و نیاز - حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند - معونت و مظاهرت - مواجب سیادت را به ادا رسانید - اهمال و سهل‌انگاری - ضمیر و باطن - رخصت و اجازه - در وقت فراغ موافقت اولی‌تر - طاعنان مجال وقیعت یابند - ارباب مودت - خصلت پسندیده - سیرت ستوده - صافی و بی‌غش - ثقت و اطمینان - جد و رغبت - مطلق و ایمن -

\* سبیل اعتذار - خداوند عَزَّ وَ جَلَّ - قناعت و خرسندی

### تاریخ ادبیات

کلیله و دمنه: ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی

جوامع الحکایات و لوامع الروایات: محمد عوفی